

الخصائص الجغرافية: تعتبر أسروشنه منطقة جبلية، و تقع حسب تقسيمات الجغرافيين القدماء في الإقليم الخامس في كورة خراسان بطول جغرافي يبلغ ٩١° و ١٠° و عرض جغرافي ٣٦° و ٤٠° (الخوارزمي، ٢٣، ٢٧؛ الإصطخري، ٣٢٥؛ سهراب، ٣٥؛ قدامة، ن.ص). كانت تحد منطقة أسروشنه من الشرق فرغانة، و من الغرب سمرقند، و الشاش و فرغانة من الشمال و أشجرد و كش و الصغانيان و شومان و راشته من الجنوب (أشكال، ١٨٩؛ الإصطخري، ن.ص؛ ابن حوقل، ٥٠٣؛ ياقوت، ١/٢٧٨). و قد كانت توجد في حوالي هذه المنطقة مدن مثل ساباط و مانك و كركت و زامين و خرقة و ديزك و أرسمانكيت، و باركت (اليقوي، ٦٠؛ أشكال، ١٩؛ الإصطخري، ٣٢٦-٣٢٥؛ ياقوت، ١/٢٧٩، ٢٦٤، ٧٥٥، ٧١٠/٢، ١٠٠١/٤). و يبدو أن المدن المذكورة كانت كلها تشتمل على قلعة و سور، لأن هذه المنطقة و صفت باشمالها على قلاع كثيرة كان يبلغ عددها ٤٠٠ قلعة (اليقوي، ن.ص؛ أبو الفداء، ٤٩٧).

و لم تكن توجد في منطقة أسروشنه، مدينة ذكرت بهذا الاسم و اعتبرت حاضرة لها (الإصطخري، ٣٢٥؛ ابن حوقل، ن.ص؛ الإدريسي، ٥٠٣/١-٥٠٤). و لكن مدينة بونجكت، أو بونجكت (و التي ذكرت بضبوط أخرى أيضاً) كانت من المدن الكبرى، و من إمارات منطقة أسروشنه، و كان يعيش فيها ١٠ آلاف رجل، و كانت كالكتير من مدن ماوراءالنهر تتكون من ٣ أقسام هي شارستان و قلعة و ريبض (أشكال، ١٨٩، ١٩٠؛ الإصطخري، ٣٢٦؛ ابن حوقل، ن.ص؛ حدود العالم، ١٣٠). و مع وجود الصحارى الواسعة في منطقة أسروشنه (اليقوي، ن.ص؛ بكران، ٥٩، ٦٥)، إلا أن مدن هذه المنطقة كانت تتمتع بنوع من العمران و الخيرات الغزيرة (أشكال، ١٧٨؛ الإصطخري، ٢٨٨، ٢٩٥؛ حدود العالم، ١٢٩). الأحداث التاريخية: من المهم الالتفات إلى هذه الملاحظة وهي أن أسروشنه كانت منطقة واسعة، و كانت تشكل قسماً مهماً من ماوراءالنهر، و كما كانت أحداثها تصب في اتجاه واحد مع بلاد ماوراءالنهر؛ و لذلك يجب النظر إلى حوادث بلاد ماوراءالنهر بشيء من التوسع خلال دراسة الأحداث التاريخية في هذه المنطقة.

و قبل فتح المسلمين لماوراءالنهر، كان كل واحد من الدهاقنة، أي النبلاء الإقطاعيين يحكم جزء من هذه البلاد، و كانوا في حالة صراع دائم فيما بينهم (بارتولد، تركستان، ٢٩٧-٢٩٨، ٢٩٩). وقع الهجوم الأول للمسلمين على هذه المنطقة في منتصف القرن ٥١، حيث كان على شكل هجمات متفرقة (ن.م، ٣٠١). و في النصف الثاني من القرن نفسه، سيطر بعض عمال الخلفاء الأمويين على أجزاء من ماوراءالنهر. و في ٧٠٤/٥٨٥م ولي قتيبة بن مسلم الباهلي حكومة خراسان، و توجه إلى هذه المنطقة. و قد تزامنت هذه الفترة مع تفاقم العداء و الصراع بين حكام ماوراءالنهر

بيروت، ١٣٨٢/١٩٦٣م؛ الراوندي، سعيد، قصص الأنبياء، ت: غلام رضا عرفانيان، مشهد، ١٤٠٩؛ السمعاني، عبدالكريم، الأنساب، ت: عبدالله عمر البارودي، بيروت، ١٤٠٨/١٩٨٨م؛ السهمي، حمزة، تاريخ جرجان، بيروت، ١٩٨٧/١٤٠٧م؛ السيوطي، الحبايك في أخبار الملائك، ت: محمد سعيد بن بسبوني زغلول، بيروت، ١٤٠٨/١٩٨٥م؛ من، «العرف الوردية» ضمن مجموعة الإمام المهدي عند أهل السنة، أصفهان، ١٤٠٢؛ الصنعاني، عبدالرزاق، المصنف، ت: حبيب الرحمان الأعظمي، بيروت، ١٤٠٣/١٩٨٣م؛ الطبري، تاريخ العهد القديم؛ العياشي، محمد، التفسير، ت: هاشم رسولي المحلاتي، قم، ١٣٨٠؛ الغزالي، محمد، إحياء علوم الدين، بيروت، دار الندوة الجديدة؛ القرآن الكريم؛ القطان، مناج، مباحث في علوم القرآن، بيروت، ١٤٠٣/١٩٨٣م؛ الكليني، محمد، الكافي، ت: علي أكبر الغفاري، طهران، ١٣٩١؛ المجلسي، محمدباقر، بحار الأنوار، بيروت، ١٤٠٣؛ المرشد بالله، يحيى، الأمالي الخميسية، القاهرة، ١٣٧٦؛ «مسائل عبدالله بن سلام» مع ج ٥٧ من بحار الأنوار (ط: هـ، المجلسي)، السعودي، علي، إثبات الوصية، النجف، المكتبة الحيدرية؛ من، التنبيه و الإشراف، ت: ديخويه، ليدن، ١٨٩٤م؛ من، مروج الذهب، ت: يوسف أسعد داغر، بيروت، ١٣٨٥/١٩٦٦م؛ مسلم بن الحجاج، صحيح، ت: محمد فؤاد عبدالباقي، القاهرة، ١٩٥٥م؛ المفيد، محمد، الأمالي، ت: الغفاري و أستاذ ولي، قم، ١٤٠٣؛ المقدسي، المطهر، البدء و التاريخ، ت: كلمان هوار، باريس، ١٨٩٩م؛ النورثيسي، أحمد، المعيار المعرب، ت: محمد حجي، بيروت، ١٤٠١؛ ياقوت، الأدباء، من، البلدان؛ و أيضاً:

«Berakoth», *The Babylonian Talmud*, London, 1990; Blachère, R., *Introduction au Coran*, Paris, 1959; «Book of Enoch», *The Apocrypha and Pseudepigrapha of the Old Testament*, ed. R. H. Charles, London, 1959, vol. XXXIV; GAL,S; Goldziher, I., Kämpfe um die Stellung des Ḥadīṭ im Islam» ZDMG, 1907, vol. LXI; «Hagigah», *The Babylonian Talmud*, London, 1990; Heller, B., «The Relation of the Aggadah to Islam Legends», *Muslim World*, 1934, vol. XXIV; Horowitz, J., «The Earliest Biographies of the Prophet and their Authors», *Islamic Culture*, 1927, vol. I; Margoliouth, D.S., «The Use of the Apocrypha by Moslem Writers», *The Moslem World*, New York, 1915, vol.V; «Pesahim», «Sotah», *The Babylonian Talmud*, London, 1990; Sidersky, D., *Les origines des légendes musulmanes...*, Paris, 1933; Speyer, H., *Die biblischen Erzählungen im Qoran*, Darmstadt, 1961. فرامر زجاج منو جهري/خ.

أَسْرُوشَنَة، أو أسروشنه، أو سروشنة، الاسم القديم لمنطقة في ماوراءالنهر الواقعة بين سمرقند و نهرسيحون، و قد تبقت الآن منها آثار بالقرب من خجند في طاجيكستان (GSE,XXVII/702). و يرى بارتولد أن الأطلال القائمة بالقرب من موضع يدعى شهرستان في الجنوب الغربي من أوراتبه، تعود إلى أسروشنه (كزیده مقالات... ١٠٥).

ذكر اسم أسروشنه في القرون الماضية و في المصادر المختلفة بأشكال مختلفة. و قد ذكرتها المصادر الفارسية القديمة بهذه الصورة، أو سروشنة (أشكال... ١٧٨، ١٨٠، ١٨٤؛ حدود العالم، ٤٥، ٥٧، مخ؛ تاريخ سيستان، ٢٧)، و لكن أقدم مصدر عربي ذكرت فيه هذه المنطقة استناداً إلى المصادر المتوفرة هو صورة الأرض للخوارزمي، حيث ذكرها باسم أسروشنه (ص ٢٧). و بعد ذلك تكرر هذا الاسم في الكتب الجغرافية و التاريخية وخاصة في القرون الأولى (البلاذري، ٥٩٤؛ قدامة، ١٧٢؛ الإصطخري، ٣٢٢)، و لكن بعض المصادر العربية ذكرت باسم أسروشنه أيضاً (ابن خرداذبه، ٢٩؛ البتاني، ٢٤١).

منابع: ادیان تاجیکستان، ۷۱-۷۳؛ خلن و ادبیات، سرسخن؛
 دانشنامهٔ خجند، ۱۹۹۹م، ص ۱۲۵؛ دایرةالمعارف ادبیات و صنعت
 تاجیک، ۱۸۹/۱-۱۹۰؛ دایرةالمعارف شوروی تاجیک، ۲۷۴/۱-
 ۲۷۵.

م.شکورزاده

اسروشنه (os.ru.sa.ne)، اشروسنه / شروسنه / استروشانا /
 استروشن، ولایتی کهن در تاجیکستان کنونی که در نود و یک
 درجهٔ طول شرقی و سی و شش درجهٔ عرض شمالی نهاده بود.
 در شرق اسروشنه، بخشی از فرغانه و فامر و در غرب آن
 سمرقند قرار داشت. این ولایت، در شمال با چاچ و بخشی از
 فرغانه و در جنوب با بخشی از کش، چغانیان، شومان و اشجرد
 همجوار بود. ویرانه‌های این شهر در بیست و پنج کیلومتری
 غربی اوراتپه / اورا - توبه، به‌جا مانده است. گویا اوراتپه را
 بعدها به جای اسروشنه بنا نهاده‌اند و پس از چندی نام استروشن
 به آن داده‌اند. در منابع موقع اوراتپه را میان سمرقند و خوقند
 یاد کرده‌اند. بناهای کرسی اسروشنه را که بومجکت / بنجکت
 نام داشت از گل و چوب ساخته بودند. درون این شهر شهرکی و
 در پیرامون و ریض آن بارویی بود. شهر درونی دو دروازه داشت
 و در آن رودی جاری بود که آسیایی را می‌گردانید. در شهر
 درونی و ریض بازار بود. خندق شهر خانه‌ها، باغ‌ها، تاکستان‌ها
 و کشتزارها را در بر می‌گرفت. باروی شهر، چهار دروازه با
 نام‌های زامین، مرسنده، نوجکت و کهاباد داشت. در شهر
 بیرونی شش نهر با نام‌های سارین، ابرجن، یماجن، سنکجن،
 رویجن و سینکجن، جاری بود. همهٔ آن‌ها از یک‌جا سرچشمه
 می‌گرفتند و شاخه‌ای یک رود بودند. از شهر تا سرچشمهٔ آب،
 کم‌تر از نیم فرسنگ راه بود. دومین شهر بزرگ اسروشنه، زامین
 نام داشت. از دیگر شهرهایش، می‌توان به ارسیانیکت، کرکت،
 غزق، فغکت، ساباط، دیزک، نوجکت و خرقانه اشاره کرد.
 روستاهای اسروشنه، بشاغر، مسخا، برغر، فرتانغام، منیک،
 بسکن و اسپیکت نام داشتند. کوه‌های بتم در نزدیکی اسروشنه
 قرار داشت و به چندین کوه با نام‌های بتم اول، بتم میانه و بتم
 خارج، تقسیم می‌شد. این کوه‌ها، که گویا بعدها نام آن‌ها را
 تغییر دادند، بلند، استوار و سرسبز هستند. در کوه‌های بتم،
 روستاها و نیز قلعه‌های بسیار ساخته بودند. کوه‌ها معادن سیم
 و زر داشتند و در آن‌ها چشمهٔ آب گرمی بود. با آن‌که در سراسر
 اسروشنه، رود قابل کشتیرانی و دریاچه نبود، اما کشت‌زارها،

چراگاه‌ها و دهکده‌های آن آباد، فراخ و پرپرکت بودند. اسروشنه
 میوهٔ فراوان داشت و در آن جاگل‌هایی می‌رویید که تا آخر پاییز
 دوام داشت. دربارهٔ ریشهٔ نام اسروشنه افسانه‌ای به‌جا مانده
 است. در این افسانه بیماری روشنی نام که گویند دختر داریوش
 هخامنشی بود، در آب و هوای خوش اسروشنه بهبودی یافت.
 بنابراین اسروشنه، جایی که روشنی در آن سکنی گزیده، معنا
 شده است. برخی پژوهشگران معنای این واژه را، همیشه
 روشن‌باش، دانسته‌اند و ریشهٔ آن‌را در دین زرتشتی و یکی از
 ایزدان این دین با نام شین جستند که در اوستا، ایزد دادگری
 بوده و ایزد شین در سغد و اسروشنه بسیار نام‌دار بوده است.
 برخی دیگر از پژوهشگران، ریشهٔ این واژه را در زبان‌های هند و
 ایرانی جستند. گویا در حدود سدهٔ هفتم پیش از میلاد، یکی
 از شاخه‌های شمالی سغدیان، که در سرزمین هموار کران چپ
 سیر دریای میانه نشیمن داشتند، اسروشنه را بنا نهادند. از
 اسروشنه با نام شهری یادرفته که شهرتیشی، فرهنگ و اقتصاد،
 در آن رشد چشمگیر داشته است. آن‌گونه که از نقش
 برجسته‌های تخت جمشید، شوش و نقش رستم برمی‌آید،
 اسروشنه در روزگار شهریاری خشیارشای هخامنشی (۴۶۵-
 ۴۸۵ ق م) فرمانگزار هخامنشیان شد. در این روزگار، بازرگانی
 داخلی میان مردمان خوارزم، فرغانه و اسروشنه رونق داشت.
 فرمانروایان اسروشنه لقب افشین داشتند و در بومجکت، مرکز
 اسروشنه فرمانروایی می‌کردند. دین برخی از آنان شمنی و
 برخی دیگر، مانوی بود. گویا شمنی‌ها برآیین بودا بودند و بت
 می‌پرستیدند. اسروشنه تا پایان دروهٔ بنی امیه از دستبرد اعراب
 در امان ماند. در زمان مروان حمار (۱۲۷-۱۳۲ ق) نصر بن
 سیار به جنگ با مردمان اسروشنه رفت. بلاذری در این‌باره
 چنین می‌نویسد: «نصر بن سیار در ایام مروان بن محمد به غزای
 اسروشنه رفت، لکن نتوانست کاری از پیش برد...» اما چون
 مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸ ق) به خلافت رسید، سپاهیان‌ش را
 به جنگ برخی نواحی و از آن شمار اسروشنه فرستاد و در همان
 زمان با حکمرانان آن نواحی مکاتبه کرد و آنان را به اسلام و
 فرمانبرداری از خلیفه تشویق کرد. کاوس، افشین اسروشنه به
 وزیر و کاتب مأمون، فضل بن سهل، معروف به ذوالریاستین،
 نامه‌ای نوشت و در ازای پرداخت وجهی، درخواست صلح کرد.
 این خواستهٔ وی پذیرفته شد، اما بعدها، کاوس از پرداختن این
 وجه سرباز زد. پس از آن خیدر / کیدر فرزند کاوس که با پدر و
 برادرش فضل اختلاف داشت و نیز اندیشهٔ فرمانروایی در سر

West gave its name to a palace and then the suburb where it was situated; Phrantzes (ed. Bonn, 112) states in the 15th century that the place "today called Scutary formerly [was called] Chrysopolis".

There were several Ottoman Turkish incursions after the battle of Peleknon in 1329, but no source confirms the date of 1352 given by Uzunçarşılı (*İzahlı osmanlı tarihi kronolojisi*, i, 25). Since there is a lack of historical mention or of traces of pre-1453 buildings there, one may conclude that any more or less effective Ottoman control of the Asiatic shore of the Bosphorus before the fall of Constantinople was not accompanied by any permanent settlement. Bertrand de la Broquière, who crossed the Bosphorus at Üsküdar en route from Bursa to Pera in late 1432 or the beginning of 1433, merely states that "audit Escutary, assés bon lieu pour charger et descharger gens et chevaux... y avoit des Turcs qui gardoient le passage et recevoient l'argent du tribut qu'il falloit baillier pour passer" (*Le voyage d'outre-mer*, 140).

With the arrival of the Ottomans, Üsküdar replaced Chalcedon/Ķāđıköy as the bridgehead for Constantinople towards Asia. The *khāṣṣ* registers for 1498 for the vicinity of Istanbul mention the *müsellemân-i kal'a-yi Üsküdar*, all with Slav names, signifying the existence of walls, and mention vineyards in the town's environs, also cultivated by Christians (BBK, TT 1086, fols. 134a, 135a). This fortified point must have been situated at the side of the present Salacak. The mosque built by Muṣṭafâ III in 1758-61 and called Ayazma Džâmi'i after an Ottoman palace of that name known since the 16th century and perhaps continuing in some way the Skoutarion of the Comneni, marks the town's acropolis. This same register mentions a *nefs-i Üsküdar* and also a *ḳarye-yi U*, with six *ortakçis* (share-croppers on the royal domains) and two *re'āya*, all Christians. Since the share-croppers registered in this document are all persons deported from various parts of the Balkans, it appears that Üsküdar was, like other environs of Istanbul, at least partially resettled after the conquest of Constantinople.

The first post-conquest building mentioned is the mosque of Rûm Mehmed Paṣha, Grand Vizier 1466-9, completed in 876/1471-2, within the ancient town, on the edge of the gardens of the Ayazma palace. In the next century, Süleymân I restored the palace of Üsküdar and in 955/1548 built, in the name of his daughter Mihr-i mâh, a complex on the sea front, where were the remains of the ancient port, comprising a mosque, school, *imâret* and caravanserai. This strengthened the role of Üsküdar as the bridgehead on the Asiatic shore and gave the signal for its development. In 988/1580 Sinân [*q.v.*] built for Shemsî Paṣha a small complex on the sea front, a jewel of Ottoman architecture, whilst this same architect built for the queen-mother Nûr Bânû [*q.v.*] in 991/1583 an imposing ensemble on a height to the east of the town. The palace of Ḳawaḳ was probably begun in the early 17th century on the site now called Harem, on the vast site now occupied by the Selîmiyye barracks and its esplanade. In 1050/1640 Kösem Sultân [*q.v.*] built the Ćimili Džâmi' on the eastern heights, and a third queen-mother, Emet Allâh Sultân, in 1708 built the Yeñi Wâlide Džâmi' in the town centre. In 1760 Muṣṭafâ III built the Ayazma mosque on the remains of the palace there, and Selîm III in the opening years of the 19th century built a mosque and barracks for his Nizâm-i Djedîd [*q.v.*] on a part of the Ḳawaḳ grounds; the barracks were burnt down by the rebellious Janissaries on the sultan's deposition, but rebuilt in 1825-50 in their present form. During the Crimean War, 1854-6,

the Haydar Paṣha Military Hospital was built on the sea front, to the south of the Selîmiyye barracks and to the north of the present Haydar Paṣa railway station (terminus on the Asiatic shore for the line from Anatolia) and harbour. The hospital tended the Allied wounded, and adjacent to it is a cemetery where 8,000 British dead are buried. One should also mention Üsküdar's many dervish *tekkes* in Ottoman times, with the Rifâ'iyya *tekke* especially well known latterly, as well as the fame of Üsküdar until today for its immense Muslim cemetery, the Büyük Mezâristân.

In the mid-17th century, Ewliyâ Ćelebi, i, 472, counted 70 Muslim quarters, 11 Greek and Armenian and one Jewish. Vyzantios, *Konstantinoupolis*, Athens 1862, ii, 246, cites for the 1840s 72 quarters, of which three were Armenian, on the heights to the east and south of the town, plus a Greek one of 400 families, installed in the 19th century. The two Armenian churches still extant today date from 1617 and 1687. The Jewish quarter was situated, according to Eremiya Ćelebi, *Istanbul tarihi*, Istanbul 1952, 54, on the sea front near the mosque of Shemsî Paṣha; it comprised Jews who came from Ķhalâṭa [*q.v.* in Suppl.] in 1618 (Naim Güteryüz, *Istanbul sinagogları*, Istanbul 1992, 49), but has now disappeared. V. Guinet, *La Turquie d'Asie*, Paris 1894, iv, 642, gave a figure of 82,000 for the town's population at the end of the 19th century, including 6,000 Greeks, 7,500 Armenians and 1,500 Jews. In 1940 the population of the *kaza* of Üsküdar, including the villages of the Asiatic shore as far as the Küçüksu river, was 54,969, and in 1990, 395,623.

Bibliography: Murray's *Hand-book for Constantinople, Brûsa, and the Troad*, London 1892, 107-11; *Baedekers Konstantinopel, Kleinasien, Balkenstaaten*, Leipzig 1914, 221-6 (with plan); Mehmed Râ'if, *Mir'ât-i Istanbul*, Istanbul 1996, i, 71-246; *IA*, art. s.v.; İbrahim Hakkı Konyalı, *Üsküdar tarihi*, 2 vols. Istanbul 1977; W. Müller-Wiener, *Das Kawak Sarayı. Ein verlorenes Baudenkmal Istanbul*, in *Istanbul Mitteilungen*, xxxviii (1988), 363-76. (ST. YERASIMOS)

USRÜSHANA, the name of a region lying to the west of Farghâna [*q.v.*] in mediaeval Islamic Transoxania, now falling in the region where the eastern part of the Uzbekistan Republic, the northernmost part of the Tajikistan Republic and the easternmost part of the Kirghiz Republic meet.

The form Ushrûshana is the best known, although Yâkût (i, 245) says that Ushrûsana is preferable. In the Persian versions of the text of al-Iṣṭakhrî and in the Persian text of the *Hudûd al-'âlam* we find more often Surûshana, while Ibn Khurradâdhbih sometimes has Shurûsana; the original form may have been Srôshana. This district lay to the northeast of Samarḳand, between that town and Khudjand, and to the south of the Sir Daryâ (Sayhûn), so that it formed the approach to the valley of Farghâna; on the north-west it was bounded by the steppe. The southern part was occupied by the Buttam(ân) mountains, which ran along the upper course of the Zârafshân; these hills were generally regarded as forming part of Ushrûshana. The geographical information about this region is based almost exclusively on the geographers of the 4th/10th century, and the later geographers down to Hâdjidjî Khalîfa only repeat what their predecessors have said; it appears therefore that the name Ushrûshana had fallen into disuse before the end of the Middle Ages. As a result of its numerous streams, which flow into the Sir Daryâ, it was at one time a rich country, visited by many travellers because the route to Farghâna lay through it. The geographers describe several roads from Samarḳand to Khudjand,

200443

⊕

İTAMİYE
600 kelime
alebiter✓
Tom